فقه: زکات، جلسه 85: شنبه 30/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد زکات در مال التجارة به دو گروه روایت تمسک شده. یک گروه روایات عامه‌ای هست که به آن تمسک شده، روایت‌هایی که زکات را حذف کرده در ۹ صنف. خب که خیلی روایت‌های زیادی هست. به نظر می‌رسد خیلی استدلال به این روایت‌ها روشن نباشد. که آیا این روایت‌ها در مقام بیان این هستند که عنوان دیگری برای زکات نیست، یا اینها می‌خواهند بگویند که شیءای که به عنوان خاص متعلّق زکات باشد، فرض کنید در مورد حبوبات که در روایت‌های خیلی زیادی در ذیل اینها هست. مثلاً در برنج، در سایر حبوبات غیر از حبوباتی که در روایت تعیین شده غلات اربعه آیا در اینها زکات هست یا زکات نیست؟ ممکن است ناظر به این باشد که عناوین خاصه‌ای که جنس خاص، یعنی فقط در این ۹ جنس هست، جنس دیگری زکات واجب نیست. این منافات با این ندارد که یک عنوان دیگری وجود داشته باشد که در آن جنسیت مطرح نباشد، فرض از هر جنس خاصی باشد، این که یک قدری خیلی روشن نیست در مقام بیان آن جهات باشد. ولی در میان این روایت‌ها یک چند تا روایت هست که به نظر می‌رسد بشود به این روایت‌ها تمسک کرد. من حالا این روایت‌ها را جدا کردم، جداگانه را فکر کنم اینها را فرق داشته باشد. جامع احادیث، اوّلین روایتش رقم ۱۲۶۵۵.

شاگرد: ؟؟؟ نافی زکات مال التجارة هست؟

استاد: همین دارم صحبت می‌کنیم دیگر.

شاگرد: افواه اما سوی ذلک روایت ندارد؟

استاد: افواه اما سوی ذلک ممکن است ناظر به این جهت باشد در جنس دیگری زکات واجب نکرده، نه این که در عنوان دیگری. یعنی فرض کنید، همان خود روایت‌هایش را شما ببینید مثلاً بحث این هست که در نمی‌دانم عدس، حِمّص یا فرض کنید ذرت، اَرُز، امثال اینها زکات نیست. ممکن است ناظر به این باشد. یا در مورد آن حیوانات در الاغ، اسب و امثال اینجور حیوانات می‌خواهد بگوید زکات ندارند. اینجور ناظر به اجناس خاصه باشند نه ناظر به عناوینی که جنسیت درش معتبر نیست. خب مال التجارة جنس خاص ممکن است هر چی با آن تجارت بشود دیگر. این است که خیلی روشن نیست که ناظر به این مطلب باشد. ولی در این روایت‌هایی که هست، در همین روایت‌ها یک سری روایت‌هایی دارد که یک ویژگی‌هایی دارند که شاید بشود ظاهراً به آن ویژگی‌ها تمسک کرد. روایت اوِّلش روایت زرارة و بکیر ابنی اعین هست.

روایت این هست

«عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى»

اوّل متنش را می‌خوانم بعد یک توضیحی در مورد سندش هم عرض می‌کنم.

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ بُكَيْرٍ ابْنَيْ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ فِي شَيْ‌ءٍ أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْأَرُزِّ وَ الذُّرَةِ وَ الدُّخْنِ وَ الْحِمَّصِ وَ الْعَدَسِ وَ سَائِرِ الْحُبُوبِ وَ الْفَوَاكِهِ غَيْرِ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ الْأَصْنَافِ وَ إِنْ كَثُرَ ثَمَنُهُ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَصِيرَ مَالًا يُبَاعُ بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يَكْنِزُهُ ثُمَّ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ قَدْ صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَيُؤَدِّي عَنْهُ مِنْ كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ مِنْ كُلِّ عِشْرِينَ دِينَاراً نِصْفَ دِينَارٍ.»

می‌گوید در این اشیاء خلاصه زکات نیست مگر این که تبدیل به طلا و نقره بشوند. و آن طلا و نقره هم نگه‌اش دارد، یکنزه. یعنی با آن تجارت نکند. « ثُمَّ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»، یک سال در همین حالت کنز بودن برایش بگذرد «وَ قَدْ صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً فَيُؤَدِّي عَنْهُ» معنایش این است که اگر یکنزه نباشد، «يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ قَدْ صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً» زکات ندارد. خب این نافی زکات مال التجاره هست.

شاگرد: این یؤدّی که گفتند یعنی آن مواد است دیگر، ؟؟؟ درست است دیگر یا پولش؟

استاد: یعنی تبدیل به پول بشود. اینجا مالش

شاگرد: پولش باید یک سال بماند یا خود چیز؟

استاد: خود آن پول. «ثُمَّ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ قَدْ صَارَ ذَهَباً أَوْ فِضَّةً» در حالی که تبدیل به ذهب و فضه شده یک سال باید بعد از تبدیل به ذهب و فضه آن برایش بگذرد.

خب این روایت در سند علی بن حسن بن فضال، در این سند روایت همه ثقات هستند و بحثی نیست، فقط این که این محمد بن اسماعیل در این سند کی است؟ ۳ تا محمد بن اسماعیل از حماد بن عیسی روایت کردند. یکی محمد بن اسماعیلی هست در بصائر الدرجات از حماد بن عیسی روایت می‌کند که صدر سند بصائر الدرجات هست. بصائر الدرجات صفحۀ ۱۲۳، رقم ۴؛ و ۴۲۵، رقم ۹. محمد بن اسماعیل که صفار از او نقل می‌کند، محمد بن اسماعیل بن عیسی است. که اینها ۳ تا برادر هستند. سعد و محمد و علی. که همان محمد بن سندی یا علی بن سندی یا سعد بن سندی اینها یکی هستند که بحثش در جای خودش. خب این یک شخص. این توثیق صریح ندارد. یکی محمد بن اسماعیل دیگری که از حماد نقل می‌کند، محمد بن اسماعیل بن بزیع هست. محمد بن اسماعیل بن بزیع از حماد بن عیسی یکی در تهذیب نقل کرده، صریحاً. تهذیب، جلد ۵، صفحۀ ۳۸۶، رقم ۱۳۴۸.

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ لِلْمُحْرِمِ أَنْ يُلَبِّيَ مَنْ دَعَاهُ»

یکی هم کتابی هست به نام مختصر اثبات الوصیة مال فضل بن شاذان که این کتاب میرلوحی در کفایة المهتدی ازش نقل می‌کند، خودش هم

شاگرد: الرجعة

استاد: مختصر اثبات الرجعة. میرلوحی در کفایة المهتدی ازش نقل می‌کند و خودش هم به صورت مستقل در مجلۀ تراثنا چاپ شده. من چاپ مستقل جدا از آن مجله را ندیدم، نمی‌دانم جدا هم چاپ شده یا نه.

شاگرد: ؟؟؟ ۱۰:۱۰ چاپ کرده

استاد: ها بله. همان چاپ تراثنا یا چاپ دیگری است؟

شاگرد: ؟؟؟

استاد: من حالا آن اوّلین روایت این کتاب مختصر اثبات الوصیة است که محمد بن اسماعیل بن بزیع عن حماد بن عیسی عن ابراهیم العمر الیمانی عن ابان بن ابی عیاش که طریق به کتاب همین روایت‌های سُلِیم و اینها هست، از سُلِیْم نقل می‌کند.

کفایة المهتدی، صفحۀ ۴۲۹ این روایت را آورده. این هم این.

شاگرد: معتبر می‌دانید؟

استاد: حالا معتبر دانستن این در جای خودش. خب این هم این مطلب.

نکتۀ دیگری که این نفر، یک روایت دیگری هم هست در کافی، جلد ۷، صفحۀ 1۳۸، رقم ۷.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِأَبِي حَنِيفَةَ»

احمد بن محمد در این سند حالا چه احمد بن محمد بن عیسی باشد چه احمد بن محمد بن خالد باشد، محمد بن اسماعیل که این دو بزرگوار ازش نقل می‌کنند محمد بن اسماعیل بن بزیع هست. این دو نفر. خب حالا نفر سومی که به نام محمد بن اسماعیل نقل می‌کند از حماد بن عیسی محمد بن اسماعیل زعفرانی است که راوی کتاب زکات حماد بن عیسی هست. در شرح حال حماد بن عیسی. حماد بن عیسی له کتاب الزکاة اکثره عن حریز و یصیر عن الرجال اخبرنا به تا محمد بن. این را فراموش کردم این را عرض کردم. محمد بن اسماعیل بن بزیع که عرض کردم یکی از جاهای دیگری که از حماد بن عیسی ذکر شده که محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل می‌کند در رجال نجاشی هست. در رجال نجاشی در ترجمۀ محمد بن اسماعیل بن بزیع می‌گوید قال ابو العباس بن سعید فی تاریخه ان محمد بن اسماعیل بن بزیع سمع منصور بن یونس و حماد بن عیسی و یونس بن عبد الرحمن و هذه الطبقة کلها. این هم عبارت دیگر.

شاگرد: ترجمۀ عبید بن زراره.

استاد: عبید بن زراره آورده؟

شاگرد: له کتاب یرویه جماعة عنه اخبرنا ؟؟؟ ۱۳:۲۹ عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن یحیی قال حدثنا عبد الله بن جعفر قال حدثنا ابن ابی الخطاب و محمد بن عبد الجبار و احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن اسماعیل بن بزیع عن حماد بن عثمان عن عبید بکتابه.

استاد: درست است، کی است؟ عماد بن؟ اینجا هم بود، شما بخوانید.

حالا آن هم که حماد بن عثمان را هم ببینید، رابطۀ بین محمد بن اسماعیل و عبید بن زراره اگر حماد که هست، حماد بن عیسی است ممکن است آن حماد بن عثمان محرّف حماد بن عیسی باشد. آن را حالا یک قدری. به نظرم این احتمالش چیز هست، باید مراجعه کرد. من یادداشت کردم که مراجعه کنم، چون محمد بن اسماعیل بن بزیع یک مقداری طبقه‌اش دشوار هست با حماد بن عثمان نقل کردنش، که احتمال می‌دادم باید حماد بن عیسی باشد. ولی این را هم یادداشت کرده بودم که مراجعه کنم نشد نگاه کنم.

خب علی ای تقدیر محمد بن اسماعیل بن بزیع از حماد بن عیسی روایت دارد، این چند تا روایت.

نفر سومش محمد بن اسماعیل زعفرانی است. محمد بن اسماعیل زعفرانی در شرح حال حماد بن عیسی در رجال نجاشی دارد حماد بن عیسی له کتاب الزکاة اکثره عن حریز و یصیر عن الرجال اخبرنا کی کی، محمد بن عبد الغالب قال حدثنا محمد بن اسماعیل الزعفرانی عن حماد به. این یک مورد.

یک مورد دیگر هم که ظاهراً باید همان مورد باشد، بعد تفسیر فرات، صفحۀ ۴۹۴، رقم ۶۴۷، روایتی هست این شکلی، محمد بن عبد الله بن غالب عن محمد بن اسماعیل عن حماد عن ابراهیم، عن المغیرة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول، در شواهد التنزیل، این تفسیر فرات، ۴۹۴، رقم ۶۴۷ است و شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحۀ ۳۵۴، رقم ۹۹۹ هم نقل کرده. ظاهراً تفسیر فرات نیست، از کتاب دیگری هست، ولی سندشان یکی است.

شاگرد: عتیق دارد

استاد: تفیسر العتیق دارد، همان نمی‌دانم گفتم ظاهراً بعید می‌دانم مراد از تفسیر عتیق همان تفسیر فرات باشد. چون شواهد التنزیل از تفسیر فرات صریحاً نقل می‌کند. این ظاهراً مراد کتاب دیگری هست. این محمد بن اسماعیل‌اش علی القاعده همین محمد بن اسماعیل زعفرانی باید باشد، حمادش، حماد بن عیسی باید باشد. ابراهیم‌اش، ابراهیم بن عمر الیمانی باید باشد. حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر الیمانی خیلی روایت دارد، یکی از کسانی که حماد بن عیسی از او خیلی روایت می‌کند ابراهیم بن عمر الیمانی است. خب این ۳ نفر. حالا اینجا مراد از این محمد بن اسماعیل که در روایت ما هست کی می‌تواند باشد؟ به احتمال زیاد مراد محمد بن اسماعیل زعفرانی است، به قرینۀ یک روایتی که در کتاب الخمس وارد شده که روایت‌های کتاب الخمس هم خیلی وقت‌ها در همان کتاب الزکاة ذکر می‌کردند و در کنار روایت‌های زکات می‌آمده که احتمال از کتاب الزکاة علی بن حسن فضال گرفته باشد جدی هست. آن روایت این هست: علی بن حسن. تهذیب، جلد ۴، صفحۀ ۱۲۶، رقم ۳۶۲.

«عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ»

جالب است که این سندش دقیقاً شبیه همان سند اثباة الرجعۀ فضل بن شاذان هست. اثبات الرجعۀ فضل بن شاذان دقیقاً عین همان فقط با این تفاوت که آنجا محمد بن اسماعیل بن بزیع هست، اینجا محمد بن اسماعیل الزعفرانی هست.

یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم گاهی اوقات آدم به ذهنش خطور می‌کند که اینها مثلاً یکی‌شان تصحیف دیگری باشد، ولی به نظر می‌رسد که اینجور نباشد. خیلی دلیل نداشته باشیم. حماد بن عیسی معمر بوده، به دلیل معمر بودن طبقه‌های مختلفی از او روایت کردند. این ۳ تا محمد بن اسماعیل که عرض کردم اینها طبقه‌هایشان با هم فرق دارد. محمد بن اسماعیل بن بزیع از همۀ اینها از جهت طبقه مقدم هست. محمد بن اسماعیل زعفرانی یک کمی متأخرتر هست، محمد بن اسماعیل بن عیسی هم نمی‌دانم چاپ ؟؟؟ ۲۰:۰۴ زعفرانی چجوری است. شاید معاصرش باشد شاید هم یک کمی متأخرتر باشد با محمد بن اسماعیل بن عیسی. چون زعفرانی روایت‌هایش خیلی زیاد نیست، یک تک و توک است، آن تک و توک را راحت طبقه‌اش تشخیصش مشکل است. ولی در این که محمد بن اسماعیل بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع متأخر است تقریباً شاید بحث خاصی نداشته باشیم.

علی ای تقدیر اینها حماد بن عیسی به دلیل این که از اصحاب امام صادق بوده یک سری اشخاصی مثل فرض کنید ابن ابی عمیر و صفوان و این طبقه ازش روایت کردند. شاگردهای ابن ابی عمیر اینها هم مثل ابراهیم بن هاشم و اینها هم ازش روایت کردند. تا سال متوفای ۲۰۸ یا ۲۰۹ است. خب با وجودی که از اصحاب امام صادق هست تا ۲۰۸ و ۲۰۹ زنده بوده و آن سال از دنیا رفته، آن داستان ۵۰ سفر حجی که به دعای امام کاظم علیه السلام نصیب نصیب شدند معروف است که در قرب الاسناد حمیری هم وارد شده. این است که افراد مختلفی از طبقات مختلف این را درک کردند. اینها راوی‌هایشان که یک طبقه نیستند، این که خیلی شاید دلیل روشنی نداشته باشیم بخواهیم اینها را محرف بدانیم. این است که علی بن حسن بن فضال از محمد بن اسماعیل از حماد بن عیسی فراوان نقل می‌کند. این روایت ما علی بن حسن محمد بن اسماعیل عن حماد بن عیسی. این محمد بن اسماعیل واسطۀ بین علی بن حسن بن فضال و حماد بن عیسی در روایت‌های زیادی است. یک چند تایی‌اش هم در کتاب الزکات هست. به قرینۀ همان یک روایت خاصی که داشتیم ظاهراً مراد همین محمد بن اسماعیل زعفرانی است. احتمال بعیدی هم هست مراد محمد بن اسماعیل بن بزیع باشد. یک روایت علی بن حسن بن فضال از محمد بن اسماعیل دارد عن منصور بزرج. منصور بزرج، منصور بن یونس است، بزرج هم همین بزرگ فارسی هست، گ عربی که می‌رود ج می‌شود. گرگان، جرجان. یک بنده خدایی بود می‌گفت این جرج انگلیسی همین گرگ فارسی رفته انگلیسی شده جرج، حالا من نمی‌دانم چقدر درست است یا نه. ابن جریج، می‌گوید جریج معرب همین گرگ است.

شاگرد: مصغر هم شده

استاد: این خیلی چیز بوده، ابن جریج شرح حالش بروید مراجعه کنید خیلی هم گرگ بوده.

شاگرد: بابایش گرگ بوده

استاد: نه خودش گرگ بوده، شرح حالش مراجعه کنید. حالا بماند این دیگر برای مراجعه‌اش به آقای. شما مراجعه کنید آقای پیله‌وران قبلا مراجعه کردند، نگاهشان نگاه، بله همان ابن جریج که عنده علم و عمل کثیر.

حالا به تناسب یک آقایی بود می‌گفت که رفته بود گرگان این آقای اثنی عشری، از رفقای آقای اثنی عشری بود. آقای اثنی عشری به او رسیده بود و گفته بود که کجا بودی؟ گفته بود رفته بودم گرگان. گفت اِ پس شاعر دروغ می‌گوید جان گرگان و سگان از هم جداست؟ این بلافاصله حالا بماند.

خب این علی بن حسن بن فضال از محمد بن اسماعیل از منصور بزرج نقل می‌کند. منصور بزرگ از مشایخ محمد بن اسماعیل بن بزیع که خیلی زیاد، شاید عمدۀ روایت‌های محمد بن اسماعیل بن بزیع اینجور که در خاطرم هست از منصور بن یونس بزرج هست. و اگر اشتباه نکنم از جهت خاطره هم، حالا شما هم ببینید مشایخ. در این که جزء مشایخ پر تکرارش است تردیدی نیست ولی در آن مشایخش به ترتیب تکرار ببینید از منصور بن یونس چقدر محمد بن اسماعیل بزیع نقل می‌کند. در ذهنم هست فکر کنم بیشترین روایت را محمد بن اسماعیل بن بزیع از همین منصور بن یونس بزرج داشته باشد.

شاگرد: صالح بن عقبه انگار اوّل است منصور دوم است

استاد: دوم است آها. اینهاجزء مشایخ اصلی منصور بن یونس، از مشایخ اصلی محمد بن اسماعیل بن بزیع هست. و ظاهراً آن محمد بن اسماعیل که از منصور بزرج نقل می‌کند همان محمد بن اسماعیل بن بزیع هست، علی بن حسن بن فضال ازش نقل می‌کند. ولی جایی واسطۀ بین محمد بن اسماعیل. بین علی بن حسن بن فضال. حالا این نکته را هم ضمیمه بکنم، این محمد بن اسماعیل بن بزیع در کتاب زکات حماد بن عیسی را هم ظاهراً روایت کرده. هم محمد بن اسماعیل بن زعفرانی روایت کرده، هم محمد بن اسماعیل بن بزیع. در رسالۀ ابی غالب زراری هست، کتاب الزکاة لحماد بن عیسی حدثنی به عما ابی علی بن سلیمان عن محمد بن حسین عن محمد بن اسماعیل عن حماد بن عیسی. این علی بن سلیمان از محمد بن حسین که نقل می‌کند مراد محمد بن حسین بن ابی الخطاب است، که بعضی جاها این علی بن حسین. علی بن سلیمان، علی بن سلیمان زراری است که در بعضی جاها اسمش به رازی تحریف شده. علل، جلد ۲، صفحۀ ۴۰۰، رقم ۱. و صفحۀ ۳۴۵، رقم ۲، و ۴۹۲ رقم ۲. که در مورد اوّلش من الخطاب دارد، در ۲ مورد دیگر ندارد. رازی هست که ظاهراً تحریف زراری است. با تصریح به زراری علی بن سلیمان زراری عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب در تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۹، رقم ۱۸ نقل شده. و در صفحۀ ۸۱، رقم ۱۵۹ با تعبیر علی بن سلیمان الرازی نقل شده که باز آن زراری است. همین روایت را در جامع الاخبار، صفحۀ ۲۸ نقل کرده. به جای رازی، زیادی آمده. اینها زراری است، همه‌اش تحریف آن هست.

شاگرد: محمد بن اسماعیل؟

استاد: حالا عرض می‌کنم. محمد بن حسین بن ابی الخطاب فراوان از محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل می‌کند. جزء مشایخ اصلی محمد بن حسین بن ابی الخطاب، محمد بن اسماعیل بن بزیع است. محمد بن اسماعیلی که او نقل می‌کند. یکی از جاهای دیگر که علی بن سلیمان از محمد بن حسین بن ابی الخطاب نقل می‌کند در رجال نجاشی هست؛ صفحۀ ۷۵ رقم ۱۸۰؛ فهرست شیخ، صفحۀ ۵۰، رقم ۶۳؛ رجال نجاشی، رقم ۳۲۸، رقم ۸۱۸، اینهاست.

این است که به نظر می‌رسد که محمد بن اسماعیل بن بزیع هم راوی از حماد بن عیسی هست هم زعفرانی. هر دو هم کتاب الزکاة را نقل کردند. ولی جایی که علی بن حسن بن فضال صریحاً از محمد بن اسماعیل بن بزیع عن حماد بن عیسی نقل کند نداریم. تنها همان یک روایت کتاب الخمس است که به نظر می‌رسد با توجه به این باید مراد از محمد بن اسماعیل که علی بن حسن بن فضال ازش نقل می‌کند، محمد بن اسماعیل زعفرانی باشد که در برنامۀ درایة النور هم به خاطر همین، همۀ مواردش را محمد بن اسماعیل زعفرانی زدند، مگر همان یک مورد منصور بزرج که آن محمد بن اسماعیل بزیع ظاهراً هست. علی ای تقدیر هر یک از این دو بزرگوار باشند هر دوشان توثیق صریح دارند و بحثی در وثاقت این دو بزرگ نیست. ما البته آن محمد بن اسماعیل بن عیسی را هم تصحیح می‌کنیم، آن را هم، ولی آن توثیق صریح ندارد نیازمند به راه‌های دیگری هست که بعضی از آقایان ممکن است قبول نداشته باشند. علی ای تقدیر این محمد بن اسماعیل در این سند معتبر هست و در اعتبارش بحثی نیست. خب این روایت اوّلی که به نظر می‌رسد نفی زکات در مال التجاره است.

روایت بعدی روایت دوازده. این روایت باب ۲، از ابواب ما تجب فیه الزکاة، روایت اوّل باب بود که صفحۀ ۸۰، رقم ۱۲۶۵۵ است.

روایت بعدی، روایت ۱۲۶۶۳ هست. که باب ۳ از ابواب ما تجب فیه الزکاة، روایت ۱ هست.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بن سعید عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ»

قاسم، قاسم بن محمد جوهری است. علی، علی بن ابی حمزه بطائنی است. ابی بصیر، ابی بصیر یحیی اسدی است. خب بحث خیلی خاصی ندارد. البته این سند کلاً یک بحث عمومی دارد که ازش فعلاً در می‌گذرم.

«قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْخُضَرِ وَ لَا عَلَى الْبِطِّيخِ وَ لَا عَلَى الْبُقُولِ وَ أَشْبَاهِهِ زَكَاةٌ إِلَّا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ غَلَّتِهِ»

غلّه یعنی ما یحصل. الحاصل من الشیء. می‌گوید اینها خودشان زکات ندارند مگر این که بفروشی پولی از اینها به دست بیاوری.

«فَبَقِيَ عِنْدَكَ سَنَةً»

آن پول هم یک سال در نزد تو بماند. و بقی عندک سنةً شرط می‌کند برای این که در آن پول زکات وجود داشته باشد که یک سال بماند که هم ازش استفاده می‌شود خود آن خُضر و اینها اگر با آن معامله بشود و خرید و فروش بشود چیز ندارد. باید حتماً تبدیل به پول شده باشد، آن پولش هم یک سال بگذرد. این دیگر ناظر به بحث مال التجاره است.

شاگرد: مال التجاره به طلا و نقره

استاد: نه، بحث این است که این نفی می‌کند در خضر و بطیخ، ولو خضر و بطیخ خودش مال التجاره هم باشند.

شاگرد: درست است ولی آن که در آن اثبات

استاد: نه اثباتش نه. اثباتش می‌گوید در حتی آن هم که وقتی به طلا رفت باید یک سال بماند. مال التجارة نباشد. من این را می‌خواهم بگویم. مستثنی منه پس مال التجارة هم هست. چون در مورد چیز قید می‌زند، در مورد طلا و نقره، می‌گوید طلا و نقره هم بیش از یک سال بماند باهاش تجارت نشود زکات دارد. پس ناظر به بحث مال التجاره و تجارت هست. اینجور نیست که بگوییم ناظر به جهت دیگر است و آن جهت، جهت این که در جنس خاص و امثال اینها. آن اشکالی که ما می‌کردیم که روایت اصناف تسعة ناظر به جنس خاص است این را نمی‌شود گفت.

شاگرد: بطیخ بفروشد در ازایش برنج بگیرد، برنج یک سال بماند؟

استاد: نه، مراد از غلة متعارف است. این غلة یعنی فروش متعارفی که. آن خیلی تفاوت بین آن چیزها درش نیست. آن که. مراد از غله درهم و دنانیری هست که از روایت‌های دیگر هم استفاده می‌شود.

شاگرد: شرط این که مال التجارة زکات داشته باشد این است که یک سال یک جایی بخوابد؟

استاد: حالا آن بماند

شاگرد: این مواردی که این روایت آمده اصلاً یک سال نمی‌شود نگه داشت

استاد: نه حالا آنهایش بماند. بماند تا بعداً ببینیم چی می‌شود.

روایت یک سند دیگری هم دارد:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْبُقُولِ وَ لَا عَلَى الْبِطِّيخِ وَ أَشْبَاهِهِ» تا آخر روایت.

روایت بعدی. حالا مگر شما مثلا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ غَلَّتِهِ را کسی بگوید مثلاً غلته اعم از، این ناظر به این هست چیزهایی که صریح الفساد هستند آنها چون در روایت بعدی هم هست، آن چیزهایی که سریع الفساد هستند آنها زکات ندارند، حتی زکات استحبابی. چون این زکات استحبابی بعد شرطش می‌شود باید یک سال بماند. و اینها چون سریع الفساد هستند مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ غَلَّتِهِ بگوییم که مراد از غله اعم از پول و شیءای که ماندگاری داشته باشد. بگوییم این غله به آن معنای اعم است. و حالا دیگرد این بستگی دارد که شخص این را از غله به اصطلاح اطلاق بفهمد یا نفهمد. این هم این روایت.

روایت بعدی ۱۲۶۵ هست آن هم شبیه همین هست، فقط آن یک تعبیر دیگری دارد، حالا آن تعبیر را می‌خوانم، آن ممکن است یک مقداری ظهورش در اختصاص داشتن به مال شاید قوی‌تر باشد. روایت حماد عن الحلبی به همان سند معروف

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ» هست. می‌گوید: «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا فِي الْخُضَرِ» یا خُضْر «قَالَ وَ مَا هِيَ قُلْتُ الْقَضْبُ» اینجا نوشته باید غصب باشد. نسخه بدل الغضب می‌گوید ما اکل من النبات المغتضب غضّا. به اصطلاح آن نباتی که خام، به اصطلاح تازه تازه خورده می‌شود. خب اگر آن باشد غضب یعنی اشاره به آن چیزهایی که ماندگاری ندارد.

«وَ الْبِطِّيخُ وَ مِثْلُهُ مِنَ الْخُضَرِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ إِلَّا أَنْ يُبَاعَ مِثْلُهُ بِمَالٍ وَ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَفِيهِ الصَّدَقَةُ»

این همان ۲ نکته‌ای در موردش هست، این که حالا، هم از روایات دیگر. در مورد نباتات یک زکات مستحبی وجود دارد در مورد نباتات آن هم شرط زکات در نباتات هم این هست که یک سال بگذرد.

«وَ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ» ممکن است «يُبَاعَ مِثْلُهُ بِمَالٍ» اگر مال را اعم بگیریم از نقدین خب این معنایش این است که ناظر به همان زکات مستحبی هست ربطی به بحث ما ندارد. این استدلالی که می‌خواهد بکند بنابراین که ما بگوییم مال مراد از مال خصوص نقدین است. و الا اگر خصوص نقدین نباشد اعم از نقدین و اینها باشد این ناظر به این هست که. یعنی اعم از زکات واجب و زکات مستحب می‌شود. نسبت به نقدینش زکاتش، زکات واجب است، نسبت به نباتات دیگری که یک سال می‌ماند این زکات مستحب است. حالا شاید کلمۀ مال به خصوص در اینجا تبدلش به. مال یک مقدار ظهور بیشتر داشته باشد، مال نقدین هست. حالا دیگر این مقدار دیگر ببینیم.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: بله یباع مثله می‌گویند. یباع مثله بمالٍ از این جهت. اگر نه مال خودش فی نفسه اعم است. یعنی یباع بمالٍ می‌خواهم بگویم چون متعارف اینها تبدیل به پول می‌شده از این جهت می‌خواهم بگویم و الا نه این که مال، ذاتاً اختصاص داشته باشد. آقای هاشمی دیدم در این، چون بحث زکات چیز خیلی استدلالات عجیبی دارد ایشان می‌گوید مال خصوص نقدین هست بعد اینجور هم استدلال کرده ایشان که لیس فی مال الیتیم زکاتٌ می‌گوید نقدین زکات نیست، چون ذهنیتی وجود دارد در این که زکات بر ۹ چیز هست، این که دارد نفی می‌کند یعنی نقدین. حالا این چه استدلالی؟ شما استدلال را ببینید، این استدلال اگر برعکس نشود استدلال کرد لا اقل این طرف نمی‌شود استدلال کرد. همان چیزی که برای بزرگ‌ترها هست این بر مال الیتیم نیست دیگر. این را ایشان استدلال کرده برای این که اختصاص دارد به نقدین. من تعجب می‌کنم آخر این چه؟ صدر و ذیل استدلال چی می‌خواهد بگوید این؟ شما ببینید یک چیزی، محصّلی در می‌آید که من حالا به تناسب که اینجا پیش آمد گفتم، دیگر نخواستم در آن بحث وارد بشوم، بماند.

به هر حال این استدلالش مبتنی بر این هست که این مراد از مال اختصاص داشته باشد به. ذیل این روایت هم همین هست:

«وَ عَنْ شَجَرِ الْغَضَاةِ مِنَ الْخَوْخِ وَ الْفِرْسِكِ وَ أَشْبَاهِهِ فِيهِ الزَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ فثمنه قَالَ مَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ مِنْ ثَمَنِهِ فَزَكِّهِ.»

این ثمن باز شاید از مال هم قوی‌تر باشد ظهورش در این که مراد خصوص مال التجارة است.

شاگرد: این تعبیر که و فیه ؟؟؟ فزکه

استاد: نه آن شاید چیز خاصی، نه چیز مهمی نباشد. خب همان روایت هم لیس علیه شیءٌ آن هم قبلش علیه شیءٌ هست که علیه جنبۀ الزامی دارد.

«إِلَّا أَنْ يُبَاعَ مِثْلُهُ بِمَالٍ فَيَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَفِيهِ الصَّدَقَةُ»

آنش ناظر به آن جهاتش نیست. این هم این.

یک روایت دیگر روایت ۱۲۶۶۶ هست، روایت محمد بن مسلم.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْخُضَرِ فِيهَا زَكَاةٌ وَ إِنْ بِيعَتْ بِالْمَالِ الْعَظِيمِ فَقَالَ لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ.»

که باز هم این کلمۀ مال درش هست که استدلالش مبتنی بر همان چیزهایی هست که عرض کردم.

روایت بعدی ۱۲۶۸۴، آن هم عین همین.

علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن حریز عن زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليهما السلام»

البته این روایت ۱۲۶۸۴ یک مقداری استدلالش راحت‌تر از آن ۲، ۳ تا روایت خضر و اینها را که ذکر کردم. چون موضوعش چیز دیگری هست و آن موضوع. این روایت این است:

أنّهما سئلا اما فی الرقیق و قالا لیس فی الرأس شیء

«أَنَّهُمَا سُئِلَا عَمَّا فِي الرَّقِيقِ؟ وَ قَالَا: «لَيْسَ فِي الرَّأْسِ شَيْ‌ءٌ أَكْثَرُ مِنْ صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ إِذَا حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ،»

مراد از رأس یعنی به اصطلاح برده، عبد. می‌گوید عبد فقط زکات الفطرة دارد، هر سالی عید فطر که می‌شود حال علیه الحول، یک سال که می‌شود روز عید فطر زکات دارد. اما نفس عبد و امه اینها که رقیق هستند اینها چیز ندارند.

«وَ لَيْسَ فِي ثَمَنِهِ شَيْ‌ءٌ حَتّىٰ يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ»

می‌گوید شرط اینهایی که بر ثمنش هم زکات بیاید این هست که یحول علیه الحول. کأنّ خود همین عبد هم اگر به عنوان مال التجارة معامله بشود امثال اینها زکات درش نیست. البته اینها اختصاص به یک مال التجاره‌های خاص است. مثلاً فرض کنید همین روایت‌هایی که، چند تا روایت‌هایی که خواندم یک مشکلی همه‌شان دارد آن این هست که اینها به طور کلی ازش نمی‌شود در مال التجارة نفی زکات را کرد. یک شیء خاصی را مثل رقیق، مثل خضراوات و آن ۱۲۶۵۵، مثل آن هم نباتات، آنها را قائل به این هست که شرط زکاتش، باز در اینها آن روایتی که از همه قوی‌تر می‌شود استدلال کرد همان روایت اوّل بود. ۱۲۶۵۵ که می‌گوید حتی آن ذهب و فضه‌اش را هم به شرطی که یک سال بماند و در دست انسان باشد و معامله نشود آن زکات دارد. حالا این نکته‌ای را اینجا من می‌خواهم ضمیمه کنم، ممکن است ما برگردیم به آن روایت‌های طلا و نقره استدلال کنیم با این استدلال، که مال التجارة یکی از مصادیق روشن مال التجارة طلا و نقره است. از روایات استفاده می‌شود که درهم و دنانیر در صورتی درش زکات واجب هست که یک سال بماند و معامله نشود در دست شخص باشد. خب آن تکه دیگر اینجا استدلال به این خوب است. درهم و دنانیر این که بگوییم در درهم و دنانیر به شرطی که مال، درهم و دنانیر فرد متعارفش مال التجارة. یعنی نمی‌شود مال التجارة از درهم و دنانیر خارج کرد. این است که به نظر می‌رسد به این معنا می‌شود از ادله‌ای که در درهم و دنانیر شرط زکات را بقاء یک ساله در دست قرار داده استدلال بکنیم که زکات در مال التجارة واجب نیست. و خیلی مستبعد هست که غیر درهم و دنانیر، آنها مال التجاره‌هایی که غیر درهم و دنانیر باشند زکات داشته باشند ولی مال التجارة زکات. یعنی این روایت‌های مفصل. حالا بعد روایت‌ها را می‌خوانیم. روایت‌های زیادی که مال التجارة را درش زکات واجب کرده، فرد روشنش همان درهم و دنانیر هست که لا اقل در قسمتی از سال به صورت درهم و دنانیر در آمدند. آن روایت‌هایی که شرط زکات در درهم و دنانیر را حول الحول دانسته آنها نفی زکات در این درهم و دنانیر می‌کند. این است که به نظر می‌رسد با توجه به این استدلال بشود به روایت‌های درهم، به اصطلاح همین روایت‌های زکات نقدین استدلال کرد بر این که در مال التجارة زکات نیست.

شاگرد: شرطش مال التجارة هم گذاشتند یک سال بشود که، نمی‌شود تمسک کرد، مثل هم می‌شود.

استاد: نگه می‌دارد. اما می‌گویید که در نقدین شرط پرداخت زکات گذشت یک سال است، بعد از این می‌خواهید نتیجه بگیرید که پس فرد متعارف و رایج مال التجارة هم درهم و دینار است. اگر کسی بگوید در مال التجارة هم در صورتی ؟؟؟ از آن استفاده می‌شود، زکات یک سال، آن وقت مثل هم می‌شود.

استاد: حالا آن نکته‌ای دارد که من بعد آن نکته‌اش را اجازه بدهید در موردش توضیح بدهم.

شاگرد: این روایت ؟؟؟ ۴۷:۵۴ ناظر به فرد خاص

استاد: نه در مورد خود زکات هم

شاگرد: نه، نسبت به تجارت مابقی در مقام بیانش نیست؟

استاد: حالا این نکته‌ای را، این روایت مال که حالا گفتید، روایت قبلی این من اینجا نوشتم که همین روایت اخیر روایت قبلش یک روایت دارد، روایت سماعة. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علی الرقیق زکاة

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَيْسَ عَلَى الرَّقِيقِ زَكَاةٌ إِلَّا رَقِيقٌ يُبْتَغَى بِهِ التِّجَارَةَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمَالِ الَّذِي يُزَكَّى.»

این می‌گوید رقیقی که مال التجاره باشد این زکات ندارد. مثلاً کسی بگوید که آن روایتی که می‌گوید رقیق زکات ندارد، رقیق بما هو رقیق زکات ندارد. ولی رقیق اگر شد، آن روایت ناظر به رقیق بما هو هو است، آن یکی ناظر به رقیق بما هو مال التجارة هست. کسی از این جهت بین این دو تا، جمع می‌کند بین این دو تا روایت، به این که بگوید که رقیقی که خود رقیق زکات ندارد ولی همین رقیق اگر مال التجاره شد زکات دارد. اینجوری بخواهیم بگوییم بنابراین به این روایت نشود تمسک کرد.

علی ای تقدیر به نظرم آن چیزی که این روایات مهم‌ترین استدلالی که می‌شود به اینها کرد آن روایت ۱۲۶۵۵ هست که آن را اوّلین روایتی که همان روایتی که محمد بن اسماعیل داشت و آن. این که قابل توجه هست آن روایت است.

علی ای تقدیر عمده این روایات نیست. عمدۀ بحث خصوص روایاتی هست که در مورد مال التجاره به عنوان خاص وارد شده. آنها را بعضی‌هایش را در جلسۀ قبل خواندیم، بقیه‌اش را هم بعداً خواهیم خواند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان